

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

همایون "باختریانی"

۲۸ جولای ۲۰۱۶

تصحیح، تنظیم و شرح لغات: خ. معروفی

## دیوان

"عبدالله شهاب تُرشیزی هروی"

۱۰۰

مُقَطَّعات

-۱-

### در حسب حال خود گوید

با آن، که از تمام جهان برگزیده ام  
دست زمانه بسته در رزق، بر رُخْم  
گوئی قضا به طالع من خشک ساخته ست  
یا بهر بارِ روزی من، بسته روزگار  
زاوصاف تنگدستی خود یک صفت کنم  
امسال اگر علیق<sup>۱</sup> خری، دیده اسپ من  
در هیچ سال، ذلت امسال دیده ام  
یا رب! چه زورق است، دل دردناک من؟

درگاه شاهزاده و شهر هرات را  
زان سان، که بر گلوی شهیدان فرات را  
پستان مهربانی چار امهات را  
بر سنگ آسیای فلک، ثابتات را  
تا زان صفت بدانی، دیگر صفات را  
آن هم، که معتكف شده ام، سومنات را  
زان فرقه ام، که سجده نمایند، لات را  
کز چار موج غصه، نیابد نجات را

<sup>۱</sup> "علیق": (بر وزن "رقیب") کلمه عربی و در معنای "خوراکه حیوانات"

آن کس، که زندگانی او، همچو من بود  
بر من جهان چرا نگشاید، در ستم؟  
شاهها! من آن کسم، که ز باران مدح تو  
دانم که دانی آن، که مرا بر سخنوران  
تجدید ملک نظم مرا، گر کند سپهر  
آن نیستم، که بر شعرای زمان خویش  
بل در جریده فصحای زمان قبل  
بر درگه حمایت تو، من به راعبی

صدبار بر حیات گزیند، ممات را  
آخر نه شاه، بسته در التفات را  
پررُ همی کنم، صدف کاینات را  
هست آن شرف که بر کره آب حیات را  
از پیشگاه صفحه<sup>۲</sup>، شمارد<sup>۳</sup> جهات را  
گیرم ز کین، ره فعلن<sup>۴</sup> فاعلات را  
زاکفای<sup>۵</sup> خویشان شمارم، کفّات<sup>۶</sup> را  
باری شهان کنند رعایت<sup>۷</sup>، رُعّات<sup>۸</sup> را

گیرم، که شعر من نه سزاوار جایزه ست

آخر<sup>۹</sup> چه شد؟ تصدّق و نذر و زکات را

<sup>۲</sup> الف. صفة

<sup>۳</sup> الف. حیات

<sup>۴</sup> ب. فعل فاعلات

<sup>۵</sup> "اکفاء": (بر وزن اخبار) کلمه عربی و جمع "کفو" (بر وزن "عضو") که در معنای "بیبال" و یا "شریک" است

<sup>۶</sup> "کفّات": (بر وزن "کفّار") کلمه عربی و جمع "کافی" که "مرد کاری" را گویند

<sup>۷</sup> ب. راعبی ولی در شرح کلمه "راعب":

<sup>۸</sup> "راعب" اسم فاعل از مصدر "رُعب" و در معنای "ترسنده" ست. و ترکیب "من به راعبی"؛ یعنی "من از خاطر ترسی که دارم" "رُعّات": (بر وزن "خُجاج") کلمه عربی و جمع "راعی"، که لغتاً در معنای "رعایت کننده" و تداولاً در معنای "چوپان" است؛ اگرچه خود کلمه "راعیت" اصلاً در معنای "چوپانی" ست.

<sup>۹</sup> ب. باری